سه‌شنبه پنجم اکتبر ۹۳ / ۱۳ مهر ۱۳۷۲

خانم ژاله عزیز

با سلام و سپاس از نامه‌تان، با درود فراوان برای مهرداد عزیز که دیدارش برایم براستی شادی‌بخش بود.

دیروز صبح ناگهان یکی از خانواده‌تان زنگ زد. سیمین برای دیدار خواهرش چند روزی به این طرفها آمده است، چون یکشنبه آینده شب جشن مهرگان را داریم از او دعوت کردیم که بیاید. جایت حتماً خالی خواهد بود. قطعاً به یادت و سلامتی‌ات خواهیم نوشید.

اما آنچه دربارهٔ چگونگی چاپ آثار هنرمندان در سوئد نوشته بودی می‌تواند درست باشد. زیرا که هنوز از نتیجهٔ کاری که برایتان نوشتم که دوست همکارشان [illegible] در اختیارشان گذاردم ولی قصه گویا چنین است که آنها غزلی با مضمون «راحت شدم از گیر افتادن تو» برایم می‌خوانند و هیچ خبری نیست. و این جعبه همچنان همانگونه که خودت [illegible] در صندوق عقب ماشین من است که نمی‌دانم با آنها چه باید کرد. از طرف دیگر احساس تعهد در برابرشان دارم. این است که من پول ترخیص آنها را داده‌ام ولی آخر ایشان هم باید پاسخی برایم بنویسند. هیچ نوشته دیگری هم حاضر نیست چیزی از آنها بپذیرد مگر بپردازیم ۷ هزار تا اگر خودشان خواستند سهمی بپردازند. باید نگهداریم مگر خودت مسئول این کار شوی. بالاخره راه حلی خواهد داشت. آرزوی سلامتی‌ات و دیدنت را داریم.

با مهر و درود گودرز